

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد کریم فارغی- استرالیا
۲۲ جون ۲۰۲۱



داکتر محمد کریم فارغی

آرامش قبل از طوفان



در سال ۱۳۷۱ وقتی دولت افغانستان سقوط کرد و مجاهدین به ارگ تکیه زدند، من در ریاست خدمات صحتی اساسی وزارت صحت عامه کار می کردم. قبل از سقوط دولت پروگرام تريننگ در ولايت ننگرهار را مطابق توصیه WHO ترتيب نموده و پول مصارف کورس و حق الزحمه شاگردان را از طريق بانک به جلال آباد انتقال داده بودم. تغيير رژيم و بی نظمی های ناشی از آن در ظاهر چند هفته طول کشید، بعد فکر کردم پول به نام خودم و در حساب بانکی قید

است، اگر وجه مصرف آن فراهم نگردد، من مسؤول خواهم بود، بهتر است به جلال آباد بروم و کورس را دایر کنم و خود را از مسؤولیت خلاص کنم.

یک جوهره پیراهن و تنبان ارزان بیع از مندوی کابل خریداری کردم و صبح وقت از کارته ۴ به طرف پل محمود خان رفتم و در موتر های جلال آباد سوار شدم. در بین بیک مواد ترپینگ و مانول های درسی را که قبلاً تهیه نموده بودم، با خود گرفتم. چند روزی شده بود ریشم را نتراشیده بودم ولی از این که کم ریش هستم قابل ملاحظه نبود. اتفاقاً پیراهن تنبان افغانی به رنگ گره از جنس تافته وطنی و بالای آن کرتی سرمه‌ئی و با عینک های اتومات، مرا برجسته تر از سایر راکبین نشان می داد. در سروبی پسته مجاهدین حزب اسلامی موتر مینی بس ما را ایستاد کرد و شخص کوتوله ای با چشم های قیچ (squint) به موتر بالا شد و به مجردی که چشم های عین و غینش به من که در چوکی عقب درپور نشسته بودم، افتید، لحظاتی مات و مبهوت ماند و به اصطلاح زبانش گیر افتاد و حیران مانده بود چه تصمیم بگیرد؟ مرا بگوید پائین شو و یا اجازه رخصت به درپور بدهد، اتفاقاً چنانچه بعداً برایم مکشوف شد، این شخص چندین جوان دیگر از کابلان را در همین موقعیت از موتر پائین نموده و آنطرف تر تیر باران شان کرده بود. درپور موتر که منتظر تصمیم این شخص بود ولی حالت بلا تکلیف او را مشاهده می کرد، برایش گفت: خه مره د پیشور نه راغلی او بیرته خئی نو، او مثلیکه منتظر چنین حرفی بوده باشد، با اشاره دست به موتر وان اجازه داد حرکت کند ولی خود نگاهش را از من الی دور شدن از ساحه دیدش، باز نداشت. درپور پس از حرکت به من یاد آور شد، بچه کاکا از مرگ حتمی نجات یافتی، ممکن دعای بزرگی ترا حفاظت کرد ورنه از دست این شخص جوان کابلی نجات نیافته است

به جلال آباد رسیدم و مستقیماً به ریاست صحت عامه رفتم. تصادفاً عیناً به سان همان قومندان پسته، شخصی با ریش دراز و کلاه پکول عقب میز نشسته بود و بالای میز نامش داکتر گلو جان نوشته شده بود. نزدیکش رفتم و خود را معرفی کردم و از پروگرام ترپینگ که قبلاً پلان شده بود برایش گفتم. او مانند قومندان پسته عکس العمل عقده مندانه و حتی دشمنی آشکار نشان داد و با کراهت جواب داد، ترپینگ در اینجا امکان ندارد، گفتم چطور امکان ندارد؟ گفت مشکل است. کس نیست شاگرد هائی را که تو می گوئی جمع کند، گفتم مه می خواهم برای بود و باش در هوتل سپین غر برایم جای ریزرف شود و اینکار مسؤولیت صحت عامه است، گفت در هوتل جای نیست، هوتل کاملاً پر است، گفتم چرا نمی گوئی همکاری نمی کنی و علت آنها مشکل تو با کسی است که نمی شناسی؟ مانول های درسی و مواد ترپینگ را به شدت بالای میزش گذار کردم و برایش یاد آور شدم که پول در شعبه بانک مرکزی است، اختیارت که هر چه می کنی .. از دفتر بر آدمم و به هده کابل رفتم، ساعت سه بعد از ظهر بود و صرف یک عراده پیک آپ که داخل سیت جای نداشت به طرف کابل می رفت، به بدنه موتر نشستم و راهی کابل گردیدم .

در بین مسافران تعدادی از پشاور آمده بودند و بار و پستاره با خود داشتند، از آنها پرسیدم مثلی که کوچ و بار مهاجرت را کنده راهی وطن شدید؟ گفتند بلی، از گرمی ها فرار می کنیم، حال دیگر بچه های حاجی کامیاب شدند، جنگ ختم شد و ما دوباره به خانه و کاشانه خود بر می گردیم. به آنها گفتم شما خیلی زود تصمیم گرفتید، خدا داند بچه های حاجی که به جز جنگ کمالی ندارند، کاری بکنند که مردم توقع دارند متأسفانه همان شد که من حدس می زدم

بار دیگر در سال ۲۰۰۲ وقتی امریکائی ها به کشور حمله نمودند و بساط طالبان را جمع نمودند، من با مؤسسه ای در پشاور کار می کردم. اکثر همکاران و خرد و بزرگ دلواپس رفتن به کابل بودند، به ایشان گفتم کمی حوصله داشته باشید، ما باید بدانیم که انگیزه اصلی در پی این آرامش قبل از طوفان چه خواهد بود؟ گفتند ما باید برویم تا از کاروان عقب نمانیم، ترا دلت

آرامش قبل از طوفان تا زمانی بود که پول های طوفان زده در حسابات خارجی جا به جا شدند، بعد زمین لرزه ها آغاز یافت و نتیجه اش در هژده ماه صحبت های مفصل سیا با سياهکاران تاریخ، اینک قابل مشاهده اند من ندانستم آنهایی که با کاروان یکجا شده بودند، این کاروان به کجا منزل باز خواهد کرد ؟
ای داد و بیداد.....